

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث سر روایت إنما يحلل الكلام، مجبور شدیم برای اطلاع بیشتر از روایت و اجوای روایت برگردیم به شواهد دیگری که در مقام مطرح است. عرض کردیم که اهل سنت یک حدیث رباعی را از عبدالله پسر عمرو عاص نقل کردند. البته مفردات این حدیث را از غیر ایشان هم نقل کردند یعنی اگر ما گفتیم حدیث ایشان معتبر نیست نه این که این احکام معتبر نیست مثلاً یکیش لا تبع ما لیس عندک است، این را به حکیم ابن حزام هم گفتند. یکیش نهی عن بیعتین فی بیع است، به نظرم ابوهریره این را نقل می کند او هم نقل می کند. علی ای حال این مفرداتی که در این حدیث چهارتایی آمده این به صورت مفرد هم آمده اما به صورت دسته جمعی در یک حدیث معروف. دسته جمعی در یک جا ندیدم غیر از همین حدیثی که عبدالله پسر عمرو عاص نقل کرده است.

عرض کردیم این روایت مبارکه از همان اول مخصوصاً از قرن سوم، از اواخر قرن دوم و اوائل سوم دیگه محل بحث بین علما شد که قبول بکنیم یا نه، یکی بحث سر خود احکامش شد مثلاً بیعتین فی بیع را قبول بکنیم یا نه، یکی بحث سر این حدیث چهارتایی شد که عرض کردیم امثال بخاری این چهار تایی را قبول نکردند اما بعضی مفردات را از سند دیگه آورده است. اگر ما گفتیم این حدیث مشکل دارد این معنایش این نیست که کل احکام. یکی خود آن احکام است مثلاً بیعتین فی بیع، این یعنی چی؟ اولاً اصلاً آن را معنا بکنند و عرض شد که دو تا معنا کردند: نقداً کذا، نسیئةً کذا، آن وقت گفتند پیغمبر اکرم از این کار نهی کردند، در فیما بعد از ائمه علیهم السلام نقل شد که این اشکال ندارد لکن به شرطی که به نحو مقاوله باشد یا در یک روایت به نحو مراوضه. مراوضه اصولاً خودش یک مقدمات قبل از بیع می گویند، حالا در تفسیر کلمه مراوضه اختلاف دارند. ما الان مراوضه نمی گوئیم، می گوئیم مراضات، راضی باشند چون مراوضه از روض است، مراضات از رضی است، اشتباه نشود! یکی اجوف است و یکی هم ناقص است، آنی که در روایت آمده مراوضه است، مراوضه هم خودش استعمال شده، در کتاب نهایة ابن اثیر، اگر نهایة ابن اثیر را دارید در

روض بیاورید. ایشان در آن جا هم بیع مراوضه را معنا می کند. ما الان در کتب خودمان مراضات می گوئیم، تراضی می گوئیم، مراضات فرقی با تراضی این است که اگر رضا را در آن واحد از دو طرف ببینیم تراضی می گوئیم، اول این راضی بشود بعد آن راضی بشود این را مراضات می گوئیم.

باز مراوضه یعنی به اصطلاح از ریاضت گرفته اند، ریاضت به معنای مثل نفس را آماده کردن، خود انسان آماده بشود، الان ریاضت را در اصطلاح عربی معاصر ورزش می گیرند یعنی خودش را انسان آماده کار بکند، مراوضه به این معنا، در آن روایت خواندیم مکاسب شیخ بود هادی المراوضه، مراوضه اشتباه نیست اما ما مراضات را بکار می بریم نه از روض، از رضی. آن لفظی را که الان بکار می بریم از رضی است. این نکات ادبی را مقید بشوید دقت بکنید.

عرض کردیم آن چه که الان ما داریم

یکی از حضار: و منه حدیث من مُصِيبُ أَنَّهُ كَرِهَ الْمَرَاوِضَةَ وَ هُوَ أَنَّ تَوَاصَفَ رَجُلٍ بِالصَّنْعَةِ لَيْسَ عِنْدَكَ وَ يَسْمَى بِيَعِ الْمَوَاصِفَةِ
آیت الله مددی: مراوضه در اصطلاح این بوده، این محل کلام بوده. چون نمی خواهیم تمام این بیع هایی که محل کلام بوده الان بخواهیم وارد بشویم خیلی طول می کشد، من می خواهم به مقدار اجمال بگویم. البته این مطلب را اگر آقایان، چون این مطلب خیلی مهم است. اگر حتی پنجاه نفر از آقایان مثلاً بیایند هر کدام جداگانه راجع به این حدیث تحقیق بکنند ارزش دارد چون خیلی مطلب مهمی است، تاریخ دارد، ابوهریره یک قسمت هایش را نقل کرده، به صورت چهار تایی عمرو ابن عبدالله می گوید من از رسول الله شنیدم و از سال هشتم نوشته شد.

یک مقداری مشکل این کار کجاست؟ مشکل این کار که مثلاً بیع ما لم يُقْبَضْ مثلاً، بیع ما لم يُقْبَضْ می گوید خب من گفتم این کتاب را به شما فروختم. شما هم گفتید خریدم، هنوز به شما تسلیم ندادم، این بیع چیز نیست، این بیع مجهول نیست، بیع ما لم يُقْبَضْ، بیع ما لیس عندک نیست. ببینید من کتاب را به شما فروختم بعثک الكتاب، وقتی به شما فروختم ملک شما بشود. شما که ملکتان شد هنوز کتاب را از من نگرفتید، به یک کس دیگه می فروشید. هنوز کتاب را از من نگرفتید به یک کس دیگه می فروشید، باید طبق

قاعده درست باشد پس بیع ما لم یُقَبَض باید تعبد باشد. اگر این تعبد در سال هشتم بوده، عرض کردم متأسفانه ندیدم خود اهل سنت، یک اشاراتی دارند اما به این تقریبی که بنده عرض میکنم ندیدم اهل سنت نوشته باشند. اگر این عبارت را پیغمبر در سال هشتم فرمودند آن وقت در سال دهم اوفوا بالعقود آمد، نکته را دقت بکنید، اوفوا بالعقود در قرآن یک جاست آن هم اول سوره مائده، سوره مائده در حدود ایام غدیر نازل شد لذا می گویند یک مقدارش در مکه نازل شد در راه مدینه، برگشت به مدینه، در حجة الوداع. اگر ما اوفوا بالعقود را گرفتیم بیع ما لم یُقَبَض جائز است، چه اشکال دارد؟ چون من کتاب را به شما فروختم. معنای اوفوا بالعقود این است که این کتاب ملک شماست، اگر کتاب ملک شماست می توانید بفروشید، هنوز هم از من نگرفتید، قبض نکردید، بیع ما لیس عندک نیست، گفته شده بیع ما لیس عندک شامل این هم می شود لکن این بیع ما لم یُقَبَض است.

پرسش: مخصصش نمی شود این روایت؟

آیت الله مددی: آهان بحث سر همین شد. بحث سر همین شد که این می آید آن اوفوا بالعقود را تخصیص می زند. پس به لحاظ زمانی، نمی دانم مطلب را می توانید تصور بکنید، در سال هشتم پیغمبر این کلام را فرمودند نهی عن بیع ما لم یُقَبَض و مشکل دوم کار این را وقتی که مکه را گرفتند که مکه یک زمینه تجارتي داشت این جز به قول امروزی های ما بخشنامه بوده، آئین نامه بوده، پیغمبر آئین نامه دادند فرمودند که برو به اهل مکه این مطالب را بگو، اصلاً توش دارد و لذا دارد اَنَّهُ اهل مکه، اَنَّهُ هم دارد، نهی بکن. اَنَّهُ اهل مکه عن بیع ما لا یملک و عن بیع ما لم یُقَبَض، اَنَّهُ اهل مکه.

پرسش: فقط هم برای مکه؟

آیت الله مددی: آهان این شبهه آمد.

این تقریبی را که من عرض میکنم سنی ها هم ندارند، این که من می گویم روی این ها کار بشود چون یکی از مباحثی است، چون این حدیث را صحیح می دانند، این حدیث عمرو ابن شعیب را صحیح می دانند.

عرض کردم احادیث عمرو ابن شعیب اولین بار در موطا مالک آمده چون این احادیث را نوه ایشان نقل کرده، نوه پسری ایشان. این شخص در زمان امام صادق سال ۱۲۶ فوت کرده لذا مالک یک حدیث دیگری از عمرو ابن شعیب، این را هم خیلی بحث آوردند پیش مالکی ها خیلی بحث دارد که قبول بکنیم یا نه. مالک دارد بلغنی عن عمرو ابن شعیب عن ابیه، بلغنی دارد. یا بلغهم، یکی از این دو تا، عین تعبیر موطا در ذهنم نیست لذا بحث کردند که ایشان گفته بلغنی این قابل قبول هست یا نه؟ ظاهرا در یک متن موطا یا همین جاست یا جای دیگه، این حدیث نه، حدیث دیگر. حدثنی الثقة عن عمرو ابن شعیب. این هم ما شا الله آقایان اهل سنت مفصل بحث کردند که این را قبول بکنیم یا نه، در بحث مالک و ربطی هم به ما ندارد. این بحث را هم در آن جا مطرح کردند.

اما بعد از مالک کسانی که رسما آوردند، مفصل هم آوردند جناب احمد ابن حنبل است چون احمد ابن حنبل یک بخش سنگینی، تقریبا می شود گفت یک جلد از این کتاب چاپ جدیدی که شده ۴۵ جلدش کردند. مسند احمد در این چاپ جدید، یک جلدش هم شاید اندازه همین کتاب باشد که دست من است. یک جلدش تقریبا مسند عبدالله ابن عمرو است و بیشتر از نصفش با مکرراتش شده هفتصد و خرده ای حدیثش از همین عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده است. حالا بعضی هایش تغییراتی دارند

پس از زمان احمد ابن حنبل شروع شد، احمد ابن حنبل متوفای ۲۴۱ است، زمان امام هادی. شاگرد معروف ایشان بخاری این را قبول نکرد، کلا زیر بار نرفت بعد هم مسلم، اما ترمذی دارد، نسائی دارد، عده زیادی از بزرگان اهل سنت احادیث عمرو ابن شعیب عن ابیه که معروف به صحیفه صادق است نقل کردند.

پرسش: بخاری مفرداتش را هم قبول نکرده؟

آیت الله مددی: مفرداتش یعنی روایت از خود عمرو ابن شعیب را چرا، نه عن ابیه عن جده، با این ترتیب قبول نکرد. اما انصافا هم عرض کردم این کتاب روایت، آخه این کتاب مسند احمد را حالا کار نداریم به راوی و اسانیدش، من خودم خود کتاب مثلا مسند ابی بکر را خواندم، انصافا خیلی روایاتش دلچسب نیست. اصلا یک جوری است اما این مسند، خود مسند ابوهریره، بعضی از روایاتش خیلی مزخرف است، بعضی هایش خیلی عالیه انصافا، مسند جابر ابن عبدالله، عرض کردم سند یکی است، کتابی که اهل

سنت دارند، آن چه که از جابر آمده انصافا بیشترش خیلی عالی، خیلی روایات قشنگی است. همین روایت عمرو ابن شعیب خیلی قشنگه، انصافا خیلی خوب زیاد دارد توش. انصافا حقا یقال در این کتاب خوب زیاد دارد، حالا امکان دارد جعل زیاد شده باشد.

به هر حال چون خود عبدالله را نوشتند خیلی اهل زهد و ورع و تقوا و فقه و حدیث و علم بود مثل پدرش عمرو عاص در مجالس سیاسی و از آن کارها وارد نمی شود. علی ای حال برای ایشان یک فضائی نوشتند که حالا جایش نیست، جای بحثش این جا نیست. و الان عرض کردم مهم ترین کتابی را که الان اهل سنت به صحابه نسبت می دهند که از پیغمبر نوشته همین است، از این مهم تر ندارند. و این را من چند بار عرض کردم، من این را هی تکرار می کنم، آقای بنی هاشم هم دیشب فرمود تکرار، من به ایشان عرض کردم این تکرار من نکته دارد، برای این که برای شما هم ملکه بشود هم به فکر. ببینید پیغمبر اکرم مقدار زیادی نامه نوشتند بعد از سال هفتم. بعد ها که آمدند از اواخر قرن اول سنن پیغمبر را جمع کردند این را خوب دقت بکنید این ها را از این جاها جمع کردند. یکیش همان کتاب عبدالله ابن عمرو است. یکیش یک کتابی بوده که عمرو بنت عبدالرحمن، عمروه خانمی هم هست، ایشان از عائشه شنیده نوشته سنن پیغمبر را و لذا عمر ابن عبدالعزیز وقتی دستور داد در مدینه سنن پیغمبر را جمع کردند امر آن تکتب سنن عمروه، حالا بعضی ها عمر خواندند، نه این عمروه است، عمر نیست، عمر سنن ندارد، سنن عمروه، عمروه بنت عبدالرحمن الانصاریه، از پیغمبر هم نشنیده، از صحابیات نیست، از عائشه شنیده و نوشته، ضبط کرده. روشن شد؟ یعنی این را من الان هی اصرار می کنم شما برای این که به ریشه ها برسید یکی از این ریشه هایی که در تفکرات اهل سنت تاثیر دارد همین کتاب عبدالله ابن عمرو است. طبعا چون نوشته تاثیرش از نقل سماعی بیشتر است. طبیعتا عامه بیشتر احادیثشان سماعی است اما نوشته هایی هم بوده که این نوشته ها را بعد ها جمع و جور کردند سنن پیغمبر را از آن آوردند مثل موطا مالک لذا این از نظر علمی چون کار شما این است، این را باید آن جا بروید، آن وقت مهمش چیست؟ یک: ثبوتش در مرحله تاریخی، دو: برخورد ائمه ما با این، ما بیشتر فعلا به این کار داریم، روشن شد؟ کار ما اساسا روی این است: برخورد ائمه ما علیهم السلام با این، چون عرض کردیم این کتاب زمان امام باقر. اول ما یک توضیح دیگری هم عرض کردیم عده ای از نوادگان صحابه از جدشان کتاب ها نقل کردند، روایت هایی نقل شده که مکتوب هم بوده،

به این مناسبت عرض کردیم مثلاً همین حدیث عبادۀ ابن صامت، لا ضرر و لا ضرر، این حدیث را عبادۀ ابن صامت که در مسند احمد هم آمده که اولین بار مرحوم آقای شیخ الشریعة اصفهانی رحمه الله ایشان از مسند احمد نقل کرد و در مصادر ما آورد، در مصادر ما ارجاع به اهل سنت نمی دادند و تعجب هم می کنیم آن مصدرش واضح نیست حالا چرا ایشان؟!

این را ببینید این لا ضرر که یک روایت مفصلی است، قضی رسول الله، حدود هفده تا، هجده تا، من یک دفعه حساب کردم شانزده تا حساب کردم، نوزده تا، نمی دانم چجوری حساب های من جابجا شده، این در مسند احمد آمده، البته راویش احمد هست اما در مسند احمد نیست، مال استدراک پسرش عبدالله است. در آن جا آمده که سنن النبی است، ایشان از پدرش از عبادۀ، نوه عبادۀ است. این شخص در سال صد و سی و خرده ای بوده و فوت کرده یعنی زمان امام صادق. آن راوی هم که از ایشان نقل می کند آن هم زمان امام صادق فوت کرده است. ببینید این منشاش خب لا ضرر یک حدیث کوچکی نیست، به قول آقایان ربع فقه، خمس فقه است. آن مصدرش را که بخواهید نگاه بکنید به همان نکته ای بر می گردد که من عرض کردم. نوشتار های نوادگان صحابه از جدشان، یکی هم این است. در شیعه هم مهم ترینش همان است که به مسند زید معروف است، این را زیدی ها دارند، توضیح خود ما هم گذشت، این توضیحات را که من عرض میکنم برای این که یک نوع حالت ملکه برای شما بشود، کاملاً روشن بشود.

پس بنابراین حدیثی بوده که نقل کردند پیغمبر به عتاب ابن اسید در مکه فرمودند، طبیعتاً این مطلب بعد ها بین علما نقل شده مخصوصاً که آن شخصی که این را نقل کرده زمان امام صادق هم فوت شده است.

آن وقت این محل بحث شده که این را قبول بکنیم یا نه، البته خود آن متن رباعیش هم اختلاف دارد، عرض کردیم حالا با قطع نظر از آن جهاتی که بین اهل سنت است که آقایان مراجعه کنند خوب است، آن چه که ما شیعه الان داریم منحصر در تهذیب شیخ طوسی است نه کافی این را آورده و نه فقیه. یعنی قرن سوم نیامده است. آن چه که ما داریم در این کتاب جامع الاحادیث این جلدی که دست من است جلد ۲۲ صفحه ۵۵۵، آن وقت ایشان هم از نوادر الحکمة نقل کرده است. عرض کردیم قمی ها یک بقالی در قم بود اسمش شیب بود، یک دبه ای داشت پستویی داشت که از توش همه چی در می آمد، هر چه می خواستند از زعفران و فلفل هر چه

می خواستند از آن در می آمد. اسم کتاب نوادر الحکمة را دبه شیبب گذاشتند یعنی همه چیز در این کتاب پیدا می شود. این الان روایت مصدر متوسطش قرن سوم همین دبه شیبب یا کتاب نوادر الحکمة است، قرن چهارم هم به ما نرسیده است، قرن پنجم شیخ طوسی آورده است و توضیحا عرض کردیم چون مرحوم شیخ مفید، چون تهذیب شرح مقنعه شیخ مفید است، چون شیخ مفید این بحث ها را اصلا ندارد مرحوم شیخ این را در آخر، یعنی در باب بیع نیاورده ، در باب زیادات، الحاق کرده یعنی بعد پیدا کرده الحاق کرده و ایشان هم از کتاب عمار ساباطی نقل کرده. عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا که اگر مجموع روایات عمار ساباطی را جمع بکنیم نزدیک ۸۰ تا ۸۵ درصدش منفردات شیخ طوسی است، نه کلینی نقل کرده نه صدوق. این هم از همان است، جزء آن ۸۰، ۸۵ درصد است.

قال بعث رسول الله (ص) رجلا من أصحابه والیا

این بعث یعنی به این معنا که قرارش داد

فقال له: انی بعثتک إلی اهل الله - یعنی اهل مکه - فأنهم

این جا فأنهم دارد، این صحبت این است که آیا این یک حکم دائمی بوده یا این برای اهل مکه بوده، یک آئین نامه اجرایی در مکه بوده چون در مکه رکن اساسیش تجارت بود، پیغمبر موقتا در تجارت ها گفته این نحوه تجارت ها را انجام ندهید.

عن بیع ما لم یقبض که الان توضیح دادیم

و عن شرطین فی بیع

که این محل کلام است

و عن ربح ما لم یضمن

روشن شد؟

آن وقت در روایات ما چی بود؟ در روایات ما این روایتی که إنما يحلل، ببینید قال قلت لابی عبدالله الرجل یجیء فیقول اشتر هذا

الثوب و اربحک کذا و کذا، ببینید هنوز نخریده، می خواهد بگوید این بیع ما لم یضمن هست یا نه؟ دقت کردید چی شد؟

فقال علیه السلام أ ليس إن شاء أخذ و إن شاء ترک، قلت بلی، قال لا بأس به، إنما يحلل الکلام و يحرم الکلام

یعنی آنی که پیغمبر فرمود ربح ما لم یضمن، ربح ما لم یقبض اگر هم قبول کنیم آن جایی است که به صورت بیع باشد، به صورت

مقاوله و قرارداد و صحبت مقدماتی باشد اشکال ندارد. أ ليس إن شاء أخذ، پس این در حقیقت ناظر به آن روایت است. ربح ما لم

یضمن به صورت صحبت، مراضات اشکال ندارد. به صورت بیع اشکال دارد. این ربح ما لم یضمن است پس این از چه راه معلوم می

شود؟ از کلام یعنی این از راه کلام روشن می شود، اگر گفت فروختم با این سود این اشکال دارد، می خرم از تو با این سود اشکال

ندارد. این يحلل الکلام پس ببینید در ربح ما لم یضمن این آمد، از بیع ما لم یقبض مثلا، آن نکته ای که بود.

آن وقت این در کتاب دعائم هم ایشان نقل کرده، در این نسخه از کتاب جامع الاحادیث فقط نقل کرده بشرطین فی بیع واحد، یک

توضیحی در ذیلش از کتاب دعائم در حاشیه همین جامع احادیث نقل کرده، آن مرحوم جامع در حاشیه آورده. دقت کردید؟

حدیث بعدی هم باز از منفردات شیخ طوسی است در کتاب تهذیب باز هم از نوادر الحکمة، پس هر دو حدیث منفرد شیخ طوسی است

از یک کتابی که در قرن سوم بوده به نام نوادر الحکمة، قرن چهارم هم کلا نیاوردند، قرن پنجم هم شیخ آورده آن هم در زیادات که

توش سلیمان ابن صالح دارد.

البتة بنایشان به این است که این سلیمان ابن صالح، جصاص باشد که مرحوم نجاشی او را توثیق کردیم، ما خیلی شبهه داریم ایشان

باشد

عن أ بی عبد الله (ع)، قال: نهی رسول الله (ص) عن سلف و بیع، و عن بیعین فی بیع

ببینید این چهار تا هم متونش مختلف است

و عن بیع ما لیس عندک، و عن ربح ما لم یضمن

دیگه حالا اگر بخواهیم متون اهل سنت را هم بخوانیم که دیگه واویلاست، خیلی طولانی می شود.

من چون مرحوم این جامع کتاب عبارت دعائم را آورده من برای این که نکات تاریخی هم روشن بشود متن خود دعائم را می خوانم چون این روایت اگر ثابت بشود چه در اهل سنت و چه در غیر اهل سنت، یکی از جوامع کلام رسول الله در باب معاملات است.

پرسش: ببخشید آن ربح است

آیت الله مددی: آن بیع ما لم یقبض بود، ربح ما لم یضمن بود

پرسش: اصل بیع اگر بخواهیم بدون ربح اشکال ندارد که.

آیت الله مددی: به حساب ربح نمی تواند، سود نمی تواند بفروشد.

ببینید در کتاب دعائم الاسلام، در این چایی که الان چاپ مرتبی شده جلد ۲ صفحه ۳۲ اصلاً عنوان بابش این است ذکر ما نُهی عنه

فی البیوع، قاعدتا ما که می نویسیم من البیوع می گوئیم، حالا چون من بیانیه برای ما باشد، حالا ایشان فی آورده. خیلی خب.

ببینید ایشان چاپ کرده، البته بعد ها به نظرم در همین جلد ۲ محقق کتابی یک نکته ای را توضیح داده چون این عبارت در کتاب

دعائم الاسلام زیاد تکرار شده دائماً، آن که ایشان این طور دارد روینا، ایشان دارد آیا روینا بخوانیم؟ ایشان فعلاً چاپ کرده روینا،

عرض کردم آنی که معروف بین اهل فن است روینا است، صحیحش روینا است، نه روینا و نه روینا.

پرسش: سماع کرده؟

آیت الله مددی: نه سماع نیست، یعنی من این مطلب را از آن آقا شنیدم و جعلنی راویا، و اجاز لی روایت. دقت کردید چی می خواهم

بگویم؟

چون گاهی اوقات فرض کنید در یک مجلسی آقایان صحبت می کنند شما می شنوید این را اصلاً روایت نمی گفتند، گفته سمعت

فلان یقول. اگر به عنوان این که گوش بکنید دارم می گویم، گوش بکنید تحمل بکنید این می گفت رویت یا مثلاً می گفت رویت اما

اگر می گفت گوش کنید این مطلب را به عنوان مطلب می گویم و حق بعد از این که گوش می کرد از طرف سوال می کرد می دید

عین حدیث و اجزت لك أن تروی عني . اگر می خواست تعبیر بکند می گفت رُوينا یا رُويتُ، روشن شد؟ یعنی سمعته به نحو روایت و اجاز لی روایتہ. ایشان به نظرم، حالا من نمی دانم، حالش را ندارم اما به نظرم این آقا که این کتاب را تحقیق کرده که آن هم شاید اسماعیلی باشد چون مزاج ایشان را نمی دانم، یک مقدمه ای دارد که این ها را رَوينا بخوانیم یا رُوينا بخوانیم یا رُوينا بخوانیم، البته این بحث را دارند نه این که خیال بکنید بنده تازه مطرح کردم.

لكن خود من عقیده ام این است که بعید نیست در این کتاب رَوينا باشد در کتاب دعائم، چون صاحب دعائم ظاهرا مقید به استاندارد حدیث نیست، این را ما رُوينا می خوانیم برای کسانی که مقیدند به ضوابط تحدیث، مقید به آن نکته اند مثلا گوش بکند به عنوان روایت، اجازه بدهد قرائت بکند، سماع بکند، بعد هم آن اجازه بدهد، اجاز لی. این اجازه دادن، آن وقت تعبیر رُوينا می کردند. ظاهرا تا آن جایی که من فهمیدم این صاحب کتاب قاضی نعمان، به اصطلاح نعمان ابن محمد تمیمی مصری قاضی القضاة، ایشان به عنوان قاضی القضاة اسماعیلی هاست، در حقیقت ایشان اصلا قانونگذار است نه این که قاضی القضاة باشد، عرض کردم تا این لحظه این اسماعیلی های بحره که هستند فقط همین یک کتاب را دارند، هیچی دیگه هم ندارند، این دعائم الاسلام هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن، هر چه که دارند همین دعائم الاسلام است، همین الان. یک دانشگاهی دیدم در هند الجامعة السیفیة به اصطلاح، مال سیف الدین. علی ای حال در این جامعه شان هم همین الان فقط همین را می خوانند و تصادفا تا آن جایی که من حس کردم چون زیاد باهاشان کار نکردیم ظاهرا تعلیقات هم کم دارد، در فکر استخراجات هم نبودند. معلوم می شود که اصلا اول بحث عرض کردم که اسماعیلی ها دنبال علم نبودند، ظاهرا اولا دنبال علم نبودند آخرا هم دنبال علم نبودند. نه اولاً و نه آخراً، هیچ وقت دنبال علم و این ضوابط و حدیث و این ها نبودند چون ما در کتابی که ایشان قاضی نعمان به نام رسالة الايضاح دارد از عجائب این است که ایشان با محمد ابن محمد ابن الاشعث، صاحب کتاب اشعثیات، ایشان در مصر بوده، هم شهری بودند، در یک جا بودند، همزمان بودند، اشعثیات به نظرم، اشعث به نظرم ۳۵۱، ۳۵۳ وفاتش است، ایشان ۶۱، ۶۳ حالا یکی از این دو تا. نمی گوید مثلا حدثنی محمد ابن اشعث و می گوید و مما رويت من كتب الجعفریات، خیلی عجیب است، شخص زنده است اجازه نمی گیرد. به نظرم می آید ایشان مثل خیلی

از آقایان هستند که مخصوصا معروف است در درجه اول فلاسفه، احادیث که می آیند خیلی کار ندارند سندش، متش. یک چیزی می خواهند استفاده بکنند. غرض این که ایشان هم ظاهرا و العلم عند الله ضوابط تحدیث را مراعات نمی کند. نکته روشن شد؟ کسی که ضوابط تحدیث را مراعات نمی کند دلیل نداریم بگوییم روینا، این دنبال این حرف ها نبوده اصلا.

پرسش: مبهم ۲۸:۴۰

آیت الله مددی: خب کتاب موجود است. مثل ما می رویم از کافی نقل می کنیم شما دنبال تحدیث و اجازات نمی روید که. الان ما کم داریم از معاصرین ما که از رفقای ماست مقیدند و آروی باسنادی عن الکافی، شما اصلا نمی گوئید و آروی باسنادی، شما می گوئید در کافی این طور است. حالا آن آقا مقید به قواعد تحدیث است، اجازه عام به کتاب کافی دارد، شما این کار را نمی کنید اما این هست، از همین معاصرین، دوستان ما هست خدا حفظش کند، سید بزرگواری است.

به هر حال این جناب آقای قاضی نعمان با شواهدی که ما الان از ایشان دیدیم اصلا ظاهرا دنبال این حرف ها نبوده، از کی اجازه گرفته، فلان.

و مما رایت و رَویت من کتاب فلان، این طوری نقل می کند، ظاهرا وقتی می گوید رایت یعنی به نحو وجاده، همان نسخه ای که در بازار بوده. دقت فرمودید؟ کاری که ما الان می کنیم ایشان در هزار و صد سال قبل می کرد. این را خوب دقت بکنید، یعنی مقید به ضوابط تحدیث نبوده. اگر کسی مقید به ضوابط تحدیث نباشد عاداتا روینا می خوانیم

پرسش: روینا نمی شود؟

آیت الله مددی: نه روینا هم نه چون آن هم یک ضابطه ای می خواهد یعنی روی لی فلان، نمی خواهد. این نقل می کند. این روینا ایشان به معنای حکینا است در واقع. الان هم عده ای از آقایان ما خیال می کنند روی به معنای حکمی است، نه روی به معنای حکمی نیست. کرازا مرارا عرض کردیم روینا این مال ضوابط تحدیث است، کسی که روی ضوابط صحبت می کند یعنی سمعته من فلان به عنوان روایت و هو اجاز لی روایت، ایشان اصلا دنبال این خط ها نیست، این کتاب در بازار در مصر موجود بوده

برداشته از ش نقل می کند. صاحبش هم زنده بوده، یک جا من ندیدم در رساله ایضاح بگوید حدثی فلان، صاحبش زنده بوده قاعدتا باید حدثی بگوید دیگه یا اجازنی یا خبرنی، اصلا این الفاظ را بکار نمی برد لذا فکر می کنم روینا.

یکمی بحث طولانی شد به خاطر آشنایی با اصطلاحات.

در این جا این جور دارد:

روینا عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن رسول الله (ص) أنه نهى عن شرطین فی بیع واحد خلی عجیب است این تعبیر ایشان، این تعبیر عن أبيه، عن آبائه می خورد که در کتاب سکونی باشد یا جعفریات، الان ما نداریم. من دو تا روایت برای شما خواندم یکی از کتاب عمار ساباطی، نهی رسول الله، قال رسول الله انهم، یکی هم از این سلیمان ابن صالح عن ابی عبدالله قال نهی رسول الله. عن ابیه عن آبائه توش ندارد. نکته روشن شد؟

فعلا تنها مصدري که ما داریم که امام صادق این مطلب را از آبائش از رسول الله نقل کرده باشد فعلا کتاب دعائم است، ما الان دیگه نداریم. من گفتم کتاب دعائم بخوانم بعضی از نکات یا فوائد را خدمتتان عرض بکنم که به درد کار بخورد.

الان ما نداریم و احتمالا همان متن ما درست باشد چون این مطلب را عمرو ابن شعیب نقل کرده، امام صادق هم به رسول الله نسبت دادند. آن درست است نه این اما چون این شخص، شخص دقیقی است عادتاً باید در یک کتابی مثل کتاب سکونی باشد، نمی خواهم بگویم کتاب سکونی، عادتاً. چون این هم دروغ نمی تواند بنویسد، فکر نمی کنم اهل دروغ باشد، این که می گوید روینا عن جعفر ابن محمد عن أبيه، عن آبائه، این را من الان گفتم خود کتاب را بخوانم برای این که برایتان روشن بشود.

و قد اختلف فی تأویل ذلک

البته این اختلاف بین اهل سنت هم هست

فقال قوم: هو أن يقول البائع: أبيعك بالنقد بكذا و بالنسيئة بكذا، و يعقد البيع علی هذا

ببینید یعقد البیع علی هذا، این جوری بیع است اما اگر قرارداد بود بعد بیع روی نقد تنها شد، روی نسیئة اشکال ندارد.

و قال آخرون: هو أن يبيع السلعة بدينار على أن الدينار إذا حل أجله أخذ به دراهم مسماة

این شرطین فی بیع

و قال آخرون: هو أن يبيع منه السلعة على أن يبيعه هو أخرى

البته این را در تفسیر بیعین فی بیع گفتند، ایشان شرطین مثلاً من این ماشین را به تو می فروشم به شرطی که تو، مثلاً این ماشین را به تو صد هزار تومان می فروشم به شرطی که شما خانه ات که ده میلیون است به من به دو میلیون تومان بفروشی، مثلاً من باب مثال.

و قال آخرون: في ذلك وجوها قريبة المعاني من هذا، و هذه الوجوه كلها البيع فيها فاسد

این هم یک مبنائی است، مبنا روشن شد؟ آن مبنا این است که اگر حدیثی آمد دارای احتمالات مختلف بود همه را قبول نکنیم، نظیر این را معاصر ایشان در ما شیخ صدوق دارد. شیخ صدوق می گوید این روایت من جدّد قبرا، این در نسخه صفار جدد است، نسخه برقی حدد است، نسخه سعد ابن عبدالله خدد است. نسخ را اسم می برد، حالا من به این ترتیب گفتم به این ترتیب نیست، اسم می برد، نسخه صفار این است، نسخه فلان این است، بعد می گوید و الكل مكروه عندنا، همه اش هم خدد، هم حدد، این یک نحوه برخوردی است. شما الان این را قبول نمی کنید، می گوید باید برگردیم با شواهد یکی را انتخاب نکنیم، آن مقدمه ای که من آن روز در باب انعقاد ظهور بستم نکته اش همین جاست. ایشان می گوید چون همه این معانی محتمل است آن نکته فنی را آن روز عرض کردم در باب حجیت احتمال و امکان کافی در وقوع است، در مقابل این ما چه عرض کردیم؟ امکان کافی نیست، انعقاد ظهور باید باشد. اینی که یحتمل و یُحتمل پس بگوئیم جمیع این ها منهی، این ثابت نیست

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين